|  |
| --- |
| مقطع تحصیلی:کاردانی🞏کارشناسی◼ رشته:....................ترم:...........سال تحصیلی: 1398- 1399  نام درس:;کارگاه ترجمه متون رسمی فارسی به انگلیسی نام ونام خانوادگی مدرس:فاطمه شادمانی زرنگ  آدرس emailمدرس:kareayota@yahoo.comتلفن همراه مدرس:................................ |
| جزوه درس:............................................................... مربوط به هفته : اول🞎 دوم ◼سوم🞎  text: دارد ◼ندارد🞎 voice:دارد🞎 ندارد◼ power point:دارد🞎 ندارد◼  تلفن همراه مدیر گروه : ............................................ |
| متن زیر را ترجمه نمایید  مرد پیری با عینک دورفولادی ولباس خاک الوده کنار راه نشست. روی رود پلی انداخته بودند وگاریها ، بارکشها، و مردها، زنها وبچه ها از ان می گذشتند. گاریهایی که با استر کشیده می شدند با تقلا از کناره سربالایی رود بالا می رفتند وسربازها با فشاری که به میله های چرخ می دادند به انها کمک می کردند.بارکشها در دنده اخر زده بودند واز ان می گذشتند و می رفتند ودهقانها که تا زانویشان در خاک فرو میشد به سختی می رفتند. اما مرد پیر بی انکه بجنبد انجا نشسته بود. وی خسته تر از ان بود که دورتر برود.  کار من این بود که از پل بگذرم ، سر پل، ان سوی را بازدید کنم وبفهمم که دشمن تا چه اندازه پیش امده است.  من این کار را کردم واز روی پل بازگشتم. اکنون دیگر ان اندازه گاری نبود وپیاده ها بسیار کم شده بودند. اما مرد پیر همچنان انجا بود.  از او پرسیدم:" از کجا می ایی"  از "سان کارلوس" ولبخند زد.  این شهر زادگاه او بود وبدین گونه یاد ان به او مسرت بخشید. ولبخندی زد.  وی گفت:" من حیونارو نگه داری میکردم."  گفتم "اوه" ودرست نفهمیده بودم.  گفت ا"ره من، می فهمی، حیونارو نگه داری می کردم، من نفر اخری بودم که از شهرستان کارلوس بیرون اومدم." |